

نقش تسلیحات در بحران نظم نوین امپریالیستی جهانی

بحرانی که جامعه سرمایه داری را در بر گرفته است اتفاق نیست، یک بیماری مزمن سامان سرمایه داری است و به فلاکت توده های مردم منجر می شود. کارل مارکس در اثر جاودانی و علمی خویش "سرمایه" این تناوب بحرانها را پیشگویی کرده است و راه برون رفت از این بحرانها را برای آنکه منجر به نابودی بشریت نشود نشان داده است. یا بشریت قادر خواهد شد این هیولا را سر ببرد و یا بربریت تمام جامعه بشری را فرا می گیرد.

در مورد علل بحران می توان به بسیاری مسایل اشاره کرد ولی ما در این مقاله تنها به یک جنبه آن که بخش نظامی شدن اقتصاد سرمایه داری باشد تکیه می کنیم.

هیچ کس مگر اینکه دیوانه باشد وقت آن را ندارد و انگیزه آنرا ندارد که یک دلاری را با یک دلاری عوض کند. چون از این تعویض چیزی نصیب نمی شود مگر اینکه وقتش را از دست بدهد. ممکن است دیوانه ای این کار را بکند و یا این عمل از روی شوخی انجام شود ولی میلیونها مردم حاضر نیستند یک دلاری، یک یوروی و یک ده تومانی خویش را با یک دلاری، یک یوروی و ده تومانی دیگری مبادله کنند. البته اگر کسی این کار را بکند مغبون نشده است زیرا که دو ارزش مساوی با هم مبادله شده اند. دیوانه دیگری است که دو دلاری خود را با یک دلار مبادله کند. طبیعتاً اگر چنین وضعیتی پیش آید صاحب دو دلاری یک دلار از دست داده است. نتیجه اینکه در روند مبادله تنها ارزشهای مساوی می توانند با هم معاوضه شوند. این اصل ساده در مورد هر کالائی صادق است. کالاهائی با هم می توانند مبادله شوند که دارای ارزش برابر باشند.

ولی برای یک مبادله تنها ارزشهای مساوی کافی نیست. برای اینکه مبادله صورت گیرد باید هر یک از طرفین مبادله نیاز به استفاده از کالای طرف مقابل داشته باشند. کسی حاضر نیست یک کیلو برنج را با یک کیلو برنج مبادله کند ولی همان کس چنانچه نیاز به گوشت داشته باشد حاضر است یک کیلو برنج را با مقداری گوشت که ارزشش معادل همان یک کیلو برنج است مبادله کند. پس برای مبادله دو شرط لازم است: ارزش مبادله و ارزش مصرف.

کالا محصول کار میانگین اجتماعاً لازم است و ارزش مبادله یا ارزش آن برابر با مقدار کار انسانی است، که در آن نهفته است. در کنار ارزش مبادله، خصیصه دیگر کالا ارزش مصرف آن است. زیرا شئی که ارزش مصرف نداشته باشد و به رفع یکی از نیازمندیهای مادی و یا معنوی انسان منجر نگردد نمی تواند مبادله گردد. ولی چنانچه شئی ارزش مصرف داشته باشد تنها در مقابل کالای دیگر زمانی قابل مبادله سر به سر است که کمیت ارزشی واحدی در آنها نهفته باشد تا بشود کالای "الف" را با کالای "ب" عوض کرد، بدون آنکه کسی در این مبادله ی ارزشهای برابر، مغبون شود. عامل سنجش یکسان، کار مجرد انسان است که در کالا نهفته است. کار مشخص، آفریننده ارزش است و کار مجرد آفریننده ارزش مبادله یا ارزش کالا است. به نظر مارکس، ابعاد کار مجرد را کار فردی معین نمی کند، بلکه زمان کار اجتماعاً لازم، یعنی زمان متوسطی که ضمن کار مصرف می شود، آن را تعیین می کند. در اینجا زمان متوسط کار اکثر مولدان کالا، که ایجاد کننده تولید انبوه هستند، و طبعاً زمان کار اجتماعاً لازم ساده و نه مرکب که خود ضریبی از کار ساده است، مطرح است.

کالاهای تولید شده با کمیت برابر کار انسانی نهفته در آن و یا مقدار کار مجرد درون کالا با یکدیگر معاوضه می شوند. از آنجا که فقط دو چیز برابر می توانند با یکدیگر تعویض شوند پس در اثر مبادله کالاها در بازار ارزش افزوده ای به جیب سرمایه دار نمی رود که ثروتش را افزایش دهد.

لیکن مانند گذشته نمی شود کالا را با کالا عوض کرد. انسانها در جریان تولید به اهمیت نقش یک کالای معادل که پول باشد پی بردند و از پول برای خرید و فروش بر همان اساس ارزش مبادله و ارزش مصرف، بر همان اساس یکسانی کار مجرد و نیاز به کار مشخص پی بردند. اگر بطور ساده بیان کنیم مقدار پولی که در بازار وجود دارد باید به همان نسبتی باشد که کالا در بازار وجود دارد تا هر کس بتواند در مقابل پولی که می پردازد پاندازه ارزش آن پول همان مقدار کالا بدست آورد. اگر معلوم شود در جامعه به اندازه پول موجود کالا وجود ندارد. یعنی کاری برای آن بصورت مجرد صورت نگرفته است آنوقت پول بدون پشتوانه است. فقط کاغذ پاره ای بیش نیست. در روند تولید بانکها پدید آمدند که معادل پول، طلا انبار کردند و می گفتند باندازه پول در گردش طلا در نزد ما ذخیره است و برای اطمینان خاطر مردم هر کس می توانست به بانک مراجعه کند و معادل ارزش پولش طلا دریافت نماید. البته ما در اینجا مسایل را برای فهم بیشتر نکته ای که می خواهیم مطرح کنیم بسیار ساده طرح کرده ایم. تجربه نشان داده است که مقدار پول در بازار نباید حتماً معادل مقدار طلائی باشد که در بانکها ذخیره شده است زیرا سرعت پول در گردش نیز نقش مهمی بازی می کند که در حجم پول موجود در بازار نقش دارد. امکان اینکه همه مردم در یک روز برای تبدیل پولهایشان به بانکها و تعویض آن با طلا رجوع کنند بزرگ نیست.

وقتی در کارخانه ای کالا تولید می شود صاحب کارخانه به تولید کنندگان مزد می دهد. این مزد همان پولی است که در دست مردم است و با آن مایحتاج زندگی خود را می خرند. چرخ تولید کار می کند، کالا تولید می کند و تولید کنندگان از مزد خویش این کالاها را می خرند و مصرف می کنند. رابطه میان پولی که در دست مردم است و در مقابل آن می توانند کالا بدست آورند "ثابت" می ماند.

حال شرایطی را در نظر بگیرید که سرمایه دار نان تولید کند و بازاری تولید نان به کارگران دستمزد بدهد ولی این نان را به بازار برای فروش و تبادل با پول نفرستد بلکه اجازه دهد این نانها تولید شده را در حیاط کارخانه و یا در تئورهای آن بسوزانند و خاکستر کنند. از نظر اقتصادی وضع چنین خواهد بود که مقدار نقدینگی در بازار افزایش یافته ولی به همان مقدار کالائی برای خرید وجود ندارد. در چنین حالتی پول بی پشتوانه است. پول ارزش خویش را از دست می دهد زیرا مقدار پولهای موجود در کل بازار از مقدار کل کالاها موجود تولید شده بیشتر است. در عمل چنین می شود که مزدبگیران برای کسب نان باید پول بیشتری بپردازند تا این تعادل میان انبوه کالاها و نقدینگی در بازار متعادل شود. نانی که تا دیروز مثلاً یک دلار می ارزید بعلت کمبود نان بهایش به ده دلار می رسد. این مثالی که ما در مورد نان زدیم در مورد همه کالاها صدق می کند.

حال یک کارخانه تسلیحاتی را در نظر بگیرید. صاحبان کارخانجات تسلیحاتی صدها هزار کارگر را استخدام می کنند که در تولید سلاحهای جنگی فعالند و در ازای تولید این سلاحها دستمزد دریافت می کنند. کالائی که تولید می شود، بمب است، نارنجک است، مین ضد نفر است، بمب خوشه ای است، هواپیما است، توپ و تانک است. ولی اینگونه کالاها از نوع کالاهائی نیستند که مصرف شخصی داشته باشند و در بازار آزاد خرید و فروش شوند. این تسلیحات در بازارهای خاص توزیع شده و در آنجا نیز به مصرف می رسند. مصرف بمب خوشه ای این است که آنرا بر سر مردم لبنان می ریزند و یا بر سر مردم عراق و افغانستان. این کالا وارد بازار نمی شود که به رفع نیازمندیهای مردم منجر شود. این کالا به قتل مردم منجر می شود و به غیر از جنبه ضد انسانی آن از نظر اقتصادی حکم همان نانی را دارد که صاحب کارخانه دستور سوزاندن آنرا قبل از ورود به بازار صادر کرده است. بمب خوشه ای می ترکد و نابود می شود و در روند تولید وارد نمی گردد. ولی برای تولید این بمب خوشه ای میلیاردها دلار پول صرف شده و این تسلیحات کلی مخارج برداشته است.

دولتهائی که اقتصاد خویش را میلیتاریزه می کنند نظیر دولت امپریالیستی جرج بوش از پول مالیات مردم میلیاردها دلار به جیب صاحبان صنایع جنگ می ریزند. ولی کالائی که آنها تولید می کنند دود می شود و به هوا می رود و در عمل وارد بازار عرضه و تقاضا در آمریکا نمی شود. میلیاردها دلار به بازار سرازیر شده ولی در مقابل آن کالائی برای خرید و فروش موجود نیست. این کالاها در عراق و افغانستان دود شده است و به مصرف کار غیر تولیدی رسیده است.

بودجه دولت به شدت کاهش می یابد، تورم سرپای جامعه را می گیرد زیرا مقدار پول در گردش تناسبی با مقدار کالای در گردش ندارد. در عوض وضع مردم و بویژه زحمتکشان بشدت خراب می شود و فقر دامنه جامعه را می گیرد زیرا پولی که آنها در دست دارند فاقد قدرت خرید است در مقابل صاحبان کارخانجات تسلیحاتی و صنایع از پول مالیات مردم ثروتهای افسانه ای می اندوزند و شکاف میان فقر و ثروت را افزایش می دهند.

این کاری است که آقای جرج بوش و کابینه جنگی ایشان کرده است. بحرانی در آمریکا ایجاد کرده است که آن سرش ناپیدا است. صندوقهای پر بودجه مملکت بیک باره خالی شده و میلیاردها دلار قرض بالا آمده است. وضع روز بروز نیز بدتر از سابق می شود. فشاری که بابت نگهداری نیروهای متجاوز آمریکائی در عراق و افغانستان به اقتصاد آمریکا وارد می شود کمر شکن است. آنها در پی آن هستند که بنحوی از انحاء این لشگرکشیهای پیشگیرانه را مهار کنند. ولی این لشگر کشی پیشگیرانه برای توسعه مناطق نفوذ و کنترل رقبا و تسلط به مواد اولیه و دسترسی به منابع انرژی جهانی بود. امپریالیست آمریکا می خواست با کنترل نفت و گاز در خاور میانه و آسیای مرکزی نه تنها رقبای اروپائی و ژاپن را زیر سلطه خویش بگیرد بلکه جمهوری چین را نیز محاصره کند و گریبان هند را نیز در دست بگیرد. میلیتاریزه کردن اقتصاد آمریکا جیب سرمایه داران صنایع سنگین را در آمریکا پر کرد و وضع مردم عادی را مصیبت بار نمود و اقتصاد آمریکا را به بحران کشانید. مسلما یکی از علل مهم بحران کنونی را باید در سیاست جنگی و تجاوزکارانه امپریالیست آمریکا جستجو کرد.

حال به آماری توجه کنید که خود منابع امپریالیستی منتشر کرده اند:

بودجه نظامی آمریکا در سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ مبلغی معادل ۳۴۳/۲ میلیارد دلار و در مجموع با متحدینش حدود ۵۵۵/۸ میلیارد دلار بوده است. ولی این مخارج گزاف برای تولید تسلیحات و آدمکشی و بدور ریختن نیروی کار و خارج کردن کار مجرد از بازار کار که منجر به افزایش قیمتها می شود به همین جا خاتمه نمی یابد. غارت زحمتکشان موجب ثروت سرمایه داران و صاحبان کنسرنهاست. آنها از بودجه دولتی که مالیات مردم و ثروت عمومی است جیبهای خویش را انبار می کنند.

در عرصه جهانی بیش از گذشته برای تسلیحات هزینه می شود. این افزایش تسلیحات از ترس کیست؟ ترس از مردم در ممالک خودی و ترس از رقبا در خارج از ممالک خودی است. این تسلیحات برای حمایت از سودجویی و حفظ منافع راهزنانه و بهره کشانه برای حراست از بیعدالتی و فقر در جهان است. این تسلیحات برای حفظ کسب سود حداکثر در جهان صورت می گیرد. موسسه جهانی صلح در استکهلم در آمار خود اعلام کرد که در راس این ممالک کشور آمریکا قرار دارد که هزینه تسلیحاتش به ۵۵۰ میلیارد دلار رسیده است.

کل هزینه تسلیحاتی در جهان به مبلغ ۱/۳۴ بلیون دلار می رسد. این خبری است که موسسه صلح جهانی استکهلم در تاریخ ۲۰۰۸/۰۶/۰۹ منتشر کرده است. بر طبق همین گزارش افزایش درصد تولید تسلیحات در سال ۲۰۰۷ نسبت به سال ۲۰۰۶ شش درصد و نسبت به سال ۱۹۹۸، ۴۵ درصد افزایش نشان می دهد. تقریباً ۴۵ درصد کل تسلیحات دنیا مربوط به کنسرنهای اسلحه سازی آمریکاست. از زمان جنگ افغانستان و عراق به بهانه مبارزه علیه تروریسم ۵۹ درصد بودجه نظامی آمریکا افزایش یافته است. دولت آلمان که در ردیف ششم قرار دارد ۲۳/۷ میلیارد یورو از بودجه خود را هزینه تسلیحات می کند. بعد از آمریکا با بودجه ۵۴۷ میلیارد دلاری تسلیحاتی برتریب انگلستان، چین و فرانسه قرار می گیرند که یک دهم بودجه تسلیحاتی آمریکا را برای مخارج تسلیحاتی و تولید اسلحه صرف می کنند. این ارقام سرسام آور حاکی از فقر مردم و پولهای بی پشتوانه ای است که در بازار مالی در جریان است. هر چقدر تولید تسلیحاتی افزایش یابد یا در انبارها ذخیره می شود و یا دود شده به هوا می رود و یا توسط ممالک تحت سلطه خریده می شود که درآمد ملی آنها را کاهش داده و به جیب کنسرنهای تسلیحاتی سرازیر می کند. هم اکنون کسر بودجه دولت آمریکا در این مدت به مبلغ ۲/۷ بلیون دلار رسیده است.

همین وضعیت تقریباً در زمان جنگ ویتنام پیش آمد. امپریالیسم آمریکا بقدری دلارهای بی پشتوانه به بازار ریخته بود که هر آن واهمه داشت از اینکه مردم به بانکها هجوم آورند و معادل دلارهایشان طلب طلا کنند. این مقدار ذخیره طلا در بانکهای آمریکا وجود نداشت. در سیستم “برتن وودز” بعد از جنگ جهانی دلار ارز جهانی، وسیله مبادله جهانی به حساب آمد و معادل طلای آن تعیین شده که در ذخایر بانکهای آمریکائی محفوظ بود. جنگ ویتنام که کالاهای تسلیحاتی را به بازار ریخته بود و کمر دلار را شکسته بود دولت نیکسون را وادار کرد دلار را شناور اعلام کند و آنرا از طلا جدا نماید. باین ترتیب مخارج جنگ ویتنام که همان بی ارزش شدن دلار بدون پشتوانه بود عملاً به گردن همه صاحبان دلار در جهان افتاد. هر کس دلار بی پشتوانه ذخیره کرده بود عملاً بطور غیر مستقیم و نامرئی در جنگ ویتنام شرکت کرده و مخارج جنگ را تامین نموده بود. این وضعیت طبیعتاً مورد رضایت رقبای آمریکا نبود. هم اکنون نفت عربستان

سعودی عملاً پشتوانه دلار آمریکاست زیرا با قراردادهای دو جانبه عربستان سعودی مجبور است که نفت را با ارز دلار خرید و فروش کند و ممالک جهان را وادار کند برای خرید نفت به ذخیره و پرداخت دلار بپردازند. همان دلاری که فاقد پشتوانه است. جدا کردن ارزش نفت از واحد پول دلار و روی آوردن به واحد ارزی یورو برای امپریالیست آمریکا کمر شکن بود و هست. بهر صورت جنگ و فروش تسلیحات زمینه بحران وحشتناکی را آماده کرده است. این وضعیت وحشتناکی است که میلیتاریسم آمریکای امپریالیستی در جهان ایجاد کرده است و با دلارهای بی پشتوانه خود به غارت نامرئی جهان مشغول است. تنها با مرگ امپریالیستها می توان جهانی را از لوٹ وجود آنها آسوده ساخت.

حزب کار ایران (توفان)

اکتبر 2008

toufan@toufan.org

www.toufan.org